

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

شعر جهان

● با سروده‌هایی از: یامامورا، جوچو - شیموس هینی -
فریدا کالو و آنا آخمتاوا و گفتاری از راینر ماریا ریلکه



۶۱

۱ - من بی‌اعتمادی عمیقی نسبت به تمامی زمینه‌ی مجرد مباحثات استتیک و ادبی دارم. به محض این که این گونه داورها و سنجشها مدعی اعتبار کلی می‌شوند، به آسانی هر چه تمامتر از حقیقت دور می‌افتند. (M. Betz, Frankreich لایپزیگ، ۱۹۳۸).

۲ - مقصود از یک شعر هیچ چیز کمتر از این نیست که، در خواننده، شاعر ممکن را برانگیزد (نامه‌ها از موزوت).

۳ - مردم هنوز دست بردار نیستند که از تأثیر آموزنده‌ی هنر گفت و گو کنند. مسلم است که هنر تأثیر پرورشی دارد، اما تنها برای کسی که آن را می‌آفریند؛ زیرا هنر فرهنگ او را تعالی می‌بخشد. هر هنری به معنای آزاد ساختن است، و دارای فرهنگ شدن هیچ معنای دیگری ندارد جز آزاد شده بودن. بدین سان هنر راه فرهنگ است برای هنرمند، اما تنها هنر او و منفرداً برای او.

(از یادداشتهای زمان پیش، لایپزیگ، ۱۹۴۲، ص ۳۹)

۴ - ریلکه کار شاعری خود را چیزی نمی‌داند «جز این گونه خویشتن درمانی» (نامه‌ها، ۱۲ - ۱۹۰۷، شماره ۶۹)

۵ - انتقادها همیشه به نظر من مانند نامه‌هایی به کسی دیگر می‌آیند که محتوای آنها برای من مقصود نسیت (نامه‌ها ۷ - ۱۹۰۶، وی همچنین درباره‌ی نقد دیگران از شعر او در

نامه ۲ سپتامبر ۱۹۰۷ می نویسد که او باید از اظهارات داوران بیگانه روگردان شود، زیرا آنها: «خود را میان من و کار من قرار می دهند، و اجسام خارجی هستند که اگر هم هضم کردن آنها ممکن می بود، آن کار به نظر من چاره‌ای زیانبار می رسید؛ زیرا آنچه در آنها بیان شده، در این پیوند تماماً درونی و صمیمی آنچه را که ناآگاهانه است، طرد و سپس همواره جا به جا می کند، و آن پیوندی است که شاعر را با شعرش و گذشته و آینده آن، که در آن منتظر است، به نحوی خاموش و معماً آمیز پیوسته می سازد. این عنصر ناآگاهانه در جریان عمل و ادامه راه ویژه خود (که نباید گم شود) به وسیله انتقاد به خطر می افتد».

و نیز در نامه ۴ اکتبر ۱۹۰۷ می نویسد: «با اندکی اغراق اگر بیان شود، احساس من این است: که من میبایستی دست از نوشتن می کشیدم، به محض این که رأیها و آوازهائی می توانستند مرا درباره رابطه من با کار من، درباره نوع آن، سرچشمه آن، مسیر آن، راهنمایی و روشن کنند. در بی طرفی کامل من در برابر این کار [شاعری] و ناتوانی من در ضبط و نگهداشت آن، و هیچ ندانستن من از آن (نمی توانم آن را دیگرگونه بگویم) عنصر اساسی اطمینان درونی من قرار دارد. همیشه با درک و وضوح این اصل غریزی، سالهای بسیار می گذرد که من آنچه را که درباره کتابهایم آشکار نوشته شده است، نخوانده‌ام».

۶- اعتقاد! - درست پیش از این گفته بودم، چنان چیزی وجود ندارد تنها این وجود دارد - عشق. وادار ساختن دل که آن را حقیقت تلقی می کند، درین اجبار به سوی خدا؛ محلی ندارد در جایی که انسان با کشف خدا آغاز کرده است»

(نامه‌ها از موزوت، شماره ۱۴).

۷- محمد (ص) در هر حال تنها مرد آینده بود، مانند رودخانه‌ای از میان کوههای کهن به سوی خدای یگانه را خود را گشود، که هر بامداد با او چنان شکوهمندانه سخن می گوید، بدون تلفن «مسیح» که دائماً در آن آواز داده می شود: آلو، کیست آنجا؟ - و هیچ کس پاسخ نمی دهد.

(نامه‌ها، ۱۹۵۰، جلد یکم، ص ۴۱۳).

۸- غالباً اتفاق می افتد که من نمی توانم بگویم: من هستم... بلکه باید بگویم: هست...

اما بعد بیشتر وقتها سکوت می کنم. (یادداشت‌های روزانه ۱۹۰۲ - ۱۸۹۸، ص ۲۰۵).

—
هنگامی که اکنون چشم از کتاب برمی دارم،

هیچ چیز بیگانه نخواهد بود و همه چیز عظیم است،

آن جا در بیرون است، آنچه من در این جا در درون می زیم، و این جا و آن جا همه چیز

بی کران است
(از: آخرین شعرها)

ادامه دارد.

